

یافته‌هایی پیرامون زندگی عبدالله قطب محیی و موقعیت جغرافیایی اخوان آباد

دکتر مریم دانشگر*

پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی

(از ص ۹۵ تا ۱۱۰)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۳/۰۶

چکیده

قطب‌الدین محمد، مشهور به عبدالله قطب، عارف زاهد، فقیه و محدث سده‌های ۹ و ۱۰ ق. (۱۵ و ۱۶ م.) است که مهم‌ترین ویژگی عملی زندگی او، طرح تشکیل یک جامعه آرمانی، به نام اخوان‌آباد است. این تجمع عبادی که در حوالی جهرم شکل گرفت، به سبب دوره ظهور آن و ویژگی‌های سیاسی و مذهبی منطقه، حساسیت بالایی را در زمان خود برانگیخت و با مخالفت‌های فراوانی روبرو شد. با توجه به این که امروزه و پس از گذشت قرن‌ها، از این آرمان‌شهر، جز طرحی مبهم و غیر مستند، نامی باقی نمانده، این مقاله بر آن است که با استناد به متقن‌ترین و معتبرترین منابع اطلاعاتی مرتبط - که نامه‌های به جا مانده از اوست - به تبیین و تشریح این موضوع بپردازد.

واژه‌های کلیدی: قطب‌الدین محمد بن محیی، اخوان‌آباد، مکاتیب، جهرم، خرقان.

مقدمه

تنها اثر باقی مانده از قطب‌الدین محمد، مجموعه‌ای از نامه‌ها است که اغلب به یارانش که آنان را «اخوان الهی» می‌نامیده و گاهی نیز خطاب به بزرگان و حاکمان، نوشته است. این نامه‌ها که همزمان با نگارش آن‌ها، جمع‌آوری و در جلسات ذکر و عبادت خوانده می‌شده، از همان دوران حیات عبدالله قطب، به مکاتیب شهرت داشته است. قطب با ارسال این مکتوبات، در واقع ساختار و خطوط اصلی مکتب زاهدانه - عارفانه خود را که در تقیّد کامل به اصول شرع، شکل گرفته بود گسترش می‌داد و با ارایه برنامه‌های سلوک عملی، یارانش را به ورود و ادامه مسیر هدایت می‌کرد.

مکتوبات قطب، از نظر ساختاری و موضوعی بسیار متنوع‌اند و ارزش بالایی در مطالعات عرفانی، کلامی، فقهی و ادبی دارند.

این مقاله، برای بررسی زندگی قطب‌الدین محمد بن محیی و ویژگی‌های اخوان‌آباد، از دو روش مطالعه میدانی و کتابخانه‌ای استفاده کرده است.

زندگی‌نامه

قطب‌الدین محمد، سلسله نسب خود را در نامه مشهور ابواب‌الخیر چنین آورده است: «قطب بن محیی بن محمود الانصاری الخزرجی السعدی» (قطب بن محیی، ش ۳۸۳۰: ص ۲۵)^(۱). او خاندانش را منسوب به سعد بن عباده، صحابی پیامبر اکرم (ص) معرفی کرده است؛ هر چند که در آغاز مکتوباتش، خود را «عبدالله قطب بن محیی» نامیده و با همان نیز شهرت یافته؛ اما بنا بر منابع همزمان، نام اصلی‌اش «محمد» بوده است. به نظر می‌رسد «عبدالله»، بیشتر جنبه تفخیمی داشته و «قطب» نیز بخشی از لقب او - قطب‌الدین - بوده است. عالم معاصرش، فضل‌الله بن روزبهان (ح ۹۲۵ - ۸۶۰ ق. / ۱۵۱۹ - ۱۴۵۶ م)، در اثر خود - تاریخ عالم‌آرای امینی (ص ۳۵۱) - وی را «مولانا قطب‌الله و الشریعة و الدین محمد المحیوی» نامیده و مصلح‌الدین محمد لاری (ح ۹۸۰ - ۸۹۰ ق. / ۱۵۷۳ - ۱۴۸۵ م)، در تاریخ مرآت‌الادوار و مرقات‌الاحبار (ص ۸۷۸)، از او با عنوان «قطب‌الدین محمد ولد مولانا محیی‌الدین کوشکناری» یاد کرده است.

او را شیرازی، جهرمی و کوشکناری گفته‌اند که هر کدام، به اعتباری صحیح به نظر می‌رسد. براساس منابع، پدرش محیی‌الدین کوشکناری، در شیراز به تدریس رسمی علم حدیث و صرف و نحو عربی می‌پرداخت (دوانی، ۱۴۱۱: ص ۲۷۶). همچنین قطب‌الدین

محمد، از بازگشت خود به شیراز، پس از تشرّف به حج یاد می‌کند (قطب بن محیی، ش ۴۵۳۲، برگ ۳۲). نامه‌های فراوان دیگری که او از شیراز به افراد مختلف نوشته، نشان می‌دهد که شیراز، محل اقامت اصلی او و به ظنّ قریب به یقین، زادگاهش بوده است. جهرم، شهری است که طرح تشکیل اخوان آباد، نخستین بار در آن جا و با هدایت او، شکل گرفت و کمک‌های برخی از ساکنان جهرم، در گسترش اندیشه‌های او نقش بسیاری داشت؛ چنان که برخی منابع او را عبدالله قطب جهرمی نامیده‌اند. کوشکنار نیز، چنان که شهرت پدرش نشان می‌دهد، جایگاه اجدادی او بوده است (همان، ش ۲۴۳:ص ۳۴).

درباره پدرش و سرگذشت او، اطلاعاتی که از نامه‌های قطب دریافت می‌کنیم، بسیار کمتر از منابع دیگر است. افزون بر توجّه مصلح‌الدین محمد لاری (مرآت‌الادوار، همان) به پدر قطب^(۲)، جلال‌الدین دوانی (۹۰۸ - ۸۳۰ ق. / ۱۵۰۲ - ۱۴۲۶ م.) نیز، در رساله‌انمودج-العلوم (ص ۲۷۶)، هنگام یادکرد استادان خود، از وی نام می‌برد^(۳) و شمس‌الدین محمد سخاوی (ف. ۹۰۲ ق.)، تاریخ‌نگار معاصر قطب، در شرح زندگی دوانی، به تلمذ وی نزد «محبوی لاری» اشاره کرده است (الضوء‌اللامع، ۱۳۳/۷)^(۴). مؤلف حبیب‌السیر، خواندمیر (ح ۹۴۲ - ۸۸۰ ق.) نیز، این امر را تایید می‌کند (حبیب‌السیر، ۶۰۴/۴)^(۵).

نیای قطب‌الدین محمد، «محمود» نام داشته است و به غیر از این نام که در نسب نامه او، در برخی از مکتوباتش به صورت قطب بن محیی بن محمود آمده، چیزی از او نمی‌دانیم. جدّش - که ممکن است همین فرد یا یک نسل پیش از او باشد - بنا به گزارش وی (قطب بن محیی، ش ۲۴۳:ص ۳۴)، شیخ فخرالدین ابوبکر قصرگناری نام داشته است و در قصرگنار - که امروزه کوشکنار نامیده می‌شود و در ۷ فرسخی بندر عسلویه قرار دارد - ساکن شده است. بر اساس گزارش قطب، تأسیس و آبادی آن‌جا، به دست شیخ فخرالدین بوده است: «سالکان که پیش از شما بوده‌اند، جفاهای عجب از جاهلان کشیده‌اند و شدت‌های غریب بر خود نهاده‌اند. جدّ ما شیخ فخرالدین، در ابتدا که قصرگنار بنا کرده‌اند و با چهل درویش، آن‌جا از خلائق کناره گرفته، آن‌جا آب شیرین نبوده، چنانچه درویشان از چند فرسخی، آب به پشت می‌کشیده‌اند. با وجودی که آن‌جا بودن، چنین دشوار بوده، ارتکابِ بودنِ آن‌جا فرموده‌اند، جهت آن که ساحل بحری است دور از خلائق. لله الحمد که اخوان آباد به رحمت خدای، آب خوب و هوای خوب دارد و به معموره نزدیک است. پیداست که تعب بودن در آن‌جا چه باشد» (همانجا).

قطب در مکتوبی دیگر نیز، خطاب به سلطان علاءالملک بن جهانشاه - که از سال ۸۸۳ حاکم لارستان بود - به «شیخ فخرالدین ابوبکر قصرکناری» اشاره می‌کند: «معروض می‌دارد که سدس مزرعه بردول که وکلای آن حضرت، مجدداً به حال عمارت و زراعت آورده‌اند، وقف مزار حضرت قطب‌الابرار شیخ فخرالدین ابوبکر قصرکناری است. اگر وکلا را امر فرمایند تا با تصرف متولی بقعه دهند، موجب اجر جزیل و ذکر جمیل است و حکم وقفی دارد که آن حضرت، ابتدا انشا می‌فرمایند» (قطب بن محیی، ش ۱۸۳، ص ۲۰۰؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ص ۲۳۲). نامه مذکور و این که قطب خود را نسبت به موقوفات مزرعه بردول مسئول می‌دانسته، مهر تأییدی بر این خویشاوندی است.

فرزندان عبدالله قطب

مهم‌ترین منبع ما در کسب اطلاعاتی پیرامون این موضوع، مکتوبات بی‌شماری است که قطب خطاب به فرزند ارشدش، محیی‌الدین محمد نگاشته است. ظاهراً این فرزند، از آغاز با گروه یاران قطب همراه بوده و بدون آن که مسئولیتی در اداره بخشی از امور اخوان آباد و مشارکت و هدایت ساکنان آن به وی واگذار شود، در آن جا حضور داشته است. این، احتمالی است که بر اساس سکوت قطب و نبودن هیچ اشاره‌ای به انتقال یا حضور یا عدم حضور محیی‌الدین محمد در اخوان‌آباد، از مکتوبات دریافت می‌شود. خطاب‌های صریح قطب، خواننده را مطمئن می‌کند که او پسری به نام محیی‌الدین محمد داشته است. این که برخی او را همان محیی لاری (وفات: ۹۳۳)، صاحب مثنوی فتوح‌الحرمین می‌دانند، مسلماً نادرست است. ظاهراً همان‌بودن شاعر و فرزند قطب با پدر قطب و این که محیی لاری، از شاگردان ملا جلال دوانی و ملا جلال، از شاگردان محیی‌الدین کوشکناری بوده، این اندیشه خطا را ایجاد کرده است.

فرزند کهتر قطب، «نظام‌الدین محمود» نام داشته است. در خاتمه یکی از مکاتیب قطب (قطب بن محیی، ش ۲۲۲، برگ ۱۱۴) آمده: «جماعت این جانب، همه به سلامت‌اند و سلام و تحیت می‌رسانند؛ خصوص فرزند نظام‌الدین محمود». قراین نشان می‌دهد این فرد که از او نام برده شده و همان است با نیای قطب بن محیی، فرزند او است و از آن جایی که در هنگام نگارش نامه، نزد پدر بوده و نه در اخوان‌آباد و نیز این که قطب از جانب او سلام و تحیت ارسال می‌کند، باید او را در پایان دوره کودکی یا آغاز نوجوانی فرض کرد. دیگر این که در میان مکاتیب قطب، تاکنون هیچ نامه‌ای خطاب به او

نیافته‌ایم و این نیز، قرینه دیگری در تأیید کم‌سالی او، حداقل در محدوده زمانی نامه‌نگاری‌های قطب است^(۶). براساس اخبار اندکی که از او در دست است، در عهد انوشروان بن امیر ابوسعید بن علاءالملک، ملقب به شاه عادل (مقتول در ۲۹ صفر ۹۴۸)، در منطقه لار سکونت داشته و به حفظ شعایر اهل سنت - همچون پدرش - توجه فراوان داشته است. بر اساس همین گزارش‌ها - که نخستین را از *مرآت‌الادوار* و *مرقات‌الخبار* مصلح‌الدین محمد لاری (ح. ۹۸۰ - ۸۹۰ ق.)^(۷) و دیگری را از *دررالفرائد المنظمه* (تالیف در حدود ۹۷۲ - ۹۵۰ ق.) عبد القادر بن حمد جزیری^(۸) می‌خوانیم، او در سال یا ۹۵۰، در جریان ستی‌کشی طهماسب صفوی، در تبریز کشته شده است.

با توجه به نامه‌های دیگری که در دست است، احتمالاً قطب، فرزند یا فرزندان دیگری نیز داشته و از آنجایی که اطلاع ما بر این موضوع یقینی نیست، طرح آن را به جمع‌آوری منابع بیشتر موکول می‌کنیم.

اخوان آباد

اخوان آباد، نامی است که عبدالله قطب، به جایگاهی می‌دهد که بر ساخته ذهن و عزم اوست. تشکیل گروه کوچک اخوان آباد را می‌توان آغاز شکل‌گیری یک مدینه فاضله^(۹) دانست که به رهبری عارف زاهد، عبدالله قطب‌الدین محمد بن محیی، پایه‌های نخستش نهاده شد. این تشکل که از نظام‌مندی استوار و قوانین صریحی برخوردار بود و پیوسته از طریق نامه‌های دقیق و قاطع رهبر خود هدایت می‌شد، به دلیل مخالفت‌های جدی «اهل عادت»، بیش از حیات رهبرش دوام نداشت. هر چند در تشکیل این منطقه، هیچ‌گاه سخن از انگیزه‌هایی جز مقاصد دینی نرفته است؛ اما امروزه، با شناختی که از حوادث و وقایع منطقه فارس و کشور ایران در اواخر قرن ۹- مصادف با پرنس شدن زمینه‌های قدرت‌گیری دولت شیعی صفوی - در دست داریم، نمی‌توان به‌طور قاطع اعلام کرد که انگیزه‌های اقتصادی - سیاسی، جایگاهی در تشکیل این آرمان‌شهر نداشته‌اند. مؤید آن، دشمنی‌ها و مخالفت‌های مداومی است که از همه سو، بر این نهضت وارد می‌شد و به همین سبب، نامه‌های فراوانی در دست داریم که قطب، یارانش را به صبر و پایداری در برابر این موانع می‌خوانده و آن‌ها را از مقابله برحذر می‌داشته است. گاهی شدت این آزارها به حدی می‌رسیده که او نیز به فریاد می‌آمده: «ای مردمان! از این فقیران چه می‌خواهید؟ از میان شما بیرون رفتند که به حال خود باشند، چه از پی

ایشان می‌روید و ایشان را می‌آزاید؛ بلکه از اقطار بعیده برمی‌خیزید و به قصد آزار ایشان می‌آیید. ای سالکان!... می‌بینید که همه‌کس، به خلاف و شقاق شما برخاسته‌اند و شما را چه ذنب است غیر این که می‌خواهید که به حال خود باشید و به فراغت دل، عبادت خدای کنید؟ هر ساعت این را نامی می‌نهند و به بهانه، قح و طعن در آن می‌کنند؛ ساعتی گویند قطع رحم است، ساعتی گویند عبادت بر علم کردن است، ساعتی گویند چنین است، ساعتی گویند چنان است. لا والله، خدای می‌داند که هیچ یک از این‌ها نیست. آتش حسد است که در جسد ایشان افروخته...» (قطب بن محیی، ش ۱۸۳: ص ۳۱۱ - ۳۱۰).

طرح تشکیل اخوان آباد (زمان و مکان)

عبدالله قطب، در نامه‌ای شرح داده است که چگونه در سفر حج در میان حرمین، تصمیم گرفت که در بازگشت از سفر، به «عبادت خدای و استعداد موت» بپردازد؛ پس رأی خود را با یاران مطرح کرد و در جستجوی مکانی که لایق این انزوا باشد، این عبادتگاه را پای کوه زمین خرقان، از حوالی جهرم برگزید: «در میان حرمین، به خاطر افتاد که چون تو را در جهان کاری نمانده، وظیفه آن است که گوشه‌گیری و به عبادت خدای و استعداد موت مشغول شوی و چشم بر راه موت داری، تا آن زمان که در رسد. خاطر، این معنی را اجابت کرده و در اندیشه افتاد که کجا لایق انزوا و انقطاع باشد؟ بر سبیل مطارحه با اصحاب، این در میان انداخت. هر کسی جایی می‌گفتند؛ یکی بیضا نام می‌برد، دیگری جویم لار، دیگری حومه شیراز، دیگری نفس شیراز، دیگری جای دیگر... و جماعت، عهد و پیمان بر سلوک راه رحمان و جهاد نفس و شیطان بستند و گوشه عبادتگاه پای کوه زمین خرقان از حوالی جهرم، مناسب دیدند برای اشتغال آن بر شرایطی که این ضعیف در محل انزوا می‌کردم. بعد الاستخاره و الالتجاء إلى الله تعالی، به همان مقرر شد و به اندک زمانی، عمارات ضروریه به هم رسید و جماعت، این‌جا مجتمع شده، روی به عبادت و ذکر و مذاکره آوردند و هرکس میل صحبت می‌نمودند و در معرض اندراج در زمره سالکین در می‌آمدند و امر، بهتر از آن وجه که مخیل بود به فعل آمد؛ در خاطر جز صلاح نفس خود نبود و امر بر وجهی منتظم شد که متضمن اصلاح غیر نیز شد، (نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء)^(۱۰) (قطب بن محیی، ش ۴۵۳۲، برگ ۳۲).

هرچند قطب، به صراحت چگونگی شکل‌گیری «اخوان آباد» را توضیح می‌دهد؛ اما هیچ اشاره‌ای به تاریخ دقیق آن نمی‌کند. درباره تاریخ تأسیس اخوان آباد، هیچ اشاره‌ای نیافته‌ایم. اغلب نامه‌هایی که از قطب باقی مانده، بدون تاریخ است. با بررسی نامه‌های موجود در نسخ مختلف، تنها چند نامه مورخ یافتیم که در مجموع، به سال‌های ۸۸۱ تا ۹۰۱ اشاره دارد. با توجه به این که اصولاً ضرورت نامه‌نگاری قطب و یاران او، دوری مسافت میان آن‌ها بوده - اگر از نامه‌های فقهی و یا آنچه به بزرگان، علما و حاکمان نوشته بگذریم - سال ۸۸۱ ق. را به عنوان یک زمان احتمالی، برای تمهید مقدمات ساخت اخوان آباد، می‌توان در نظر گرفت^(۱).

در نتیجه، درباره مدت‌زمانی که قطب و یارانش، در ساخت این مکان صرف کردند نیز نمی‌توان نظری دقیق داد. آنچه مسلم است، قطب اشاره می‌کند که «به اندک زمانی، عمارات ضروریه به هم رسیده و جماعت این جا مجتمع شده، روی به عبادت و ذکر و مذاکره آوردند» (همانجا).

همچنین، در نامه‌ای دیگر آمده که «پارسال، اخوان خود کار گل می‌کردند؛ امسال چرا باید که همه به مزدور بازگذارند؟ بر اخوان است که مدد یکدیگر کنند لاسیما در بنای بیت شیخ‌الخوان که اندک چیزی است و زود به هم می‌توان رسانید» (قطب بن محیی، ش ۷۲: ص ۱۵۰)، یا «چون ابتدای خانه‌ها فرموده‌اند و خیلی کار کرده‌اند، حیف باشد که امسال تمام نشود و نقل دست ندهد» (قطب بن محیی، ش ۸۵۳۶، برگ ۲۴۰).

بنابراین، حداقل یک دوره یک‌ساله، برای رسیدن امکانات اخوان آباد به حد سکونت، باید در نظر گرفت؛ اما برای اظهارنظر درباره جغرافیای اخوان آباد، باید نخست به این سؤال مقدر پاسخ داد که آیا مراد قطب از لفظ «اخوان آباد»، اطلاق آن بر یک شهر است؟

برای پاسخ، ابتدا به موقعیت شهر جهرم نظری بیفکنیم: شهر جهرم، در فاصله کیلومتری جنوب شرقی شیراز واقع است. این منطقه، در قرن هشتم جزو قلمرو آل مظفر گردید. حمدالله مستوفی در این قرن، جهرم را شهری متوسط و با مواضع بسیار ذکر کرده است. از ۹۰۹ هـ.ق.، که این منطقه تحت فرمان شاه اسماعیل اول صفوی درآمد، تا حدود ۱۲۶۷ هـ.ق.، حکومت و ضابطی آن‌جا، در دست هفده تن از امرای طایفه ذوالقدر بود (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۲۷۹).

در شمال شرقی جهرم و در فاصله ۱۵ کیلومتری آن، شهر کوچکی به نام قطب‌آباد واقع است که مردم محلی، بنای آن را به عبدالله قطب نسبت می‌دهند. به عبارتی دیگر، امروزه این نظر رایج آن است که شهر قطب‌آباد، همان جایی است که عبدالله قطب، اساس اخوان‌آباد را نهاد.

در نامه‌ای که پیش از این به آن اشاره کردیم (قطب بن محیی، ش ۴۵۳۲، برگ ۳۲)، قطب صراحتاً به «گوشه عبادتگاه پای کوه زمین خرقان، از حوالی جهرم» اشاره می‌کند. بنابراین، مسلم است که نخستین بار این تجمع، در مجاورت جهرم و در زمین خرقان شکل می‌گیرد. در شمال شرقی جهرم، منطقه‌ای به نام خارقان - در تلفظ محلی مردم، خارقون - وجود دارد که در گذشته، خارج از شهر محسوب می‌شده؛ اما امروزه به جهرم متصل است و جمعیت زیادی در آن ساکن هستند. این منطقه که با فاصله کمی از جهرم واقع شده، با جمعیت نسبتاً زیادی که در خود جای داده، در پای کوه قطب‌آباد واقع است. مردم محلی، وجه تسمیه آن را «فراوانی خار و خارستان» ذکر می‌کنند. خارقان در گذشته، دشتی وسیع با کشتزارها و قنات‌های فراوان بوده است. بنا بر قراین موجود، خانه‌سازی و سکونت قطب و یارانش، از منطقه خارقان آغاز شده است.

درباره لفظ خرقان که قطب به آن اشاره می‌کند (همانجا)، باید گفت همه منابعی که به جغرافیای منطقه پرداخته‌اند، این محدوده را «خارقان» گفته‌اند و هیچ اشاره‌ای به لفظ «خرقان» وجود ندارد. همچنین، صحیح به نظر نمی‌رسد که بپنداریم به هر دلیلی، تحولات محلی، تغییرات آوایی، زبانی و ... - این نام در برهه‌ای از زمان تغییراتی پذیرفته؛ اما پس از آن، مجدّد به وضع سابق بازگشته و این تغییر را هیچ منبعی ثبت نکرده است. کاملاً مشخص است که این موضوع، به ذوق شخصی قطب ارتباط دارد؛ ابوالحسن خرقانی (۴۲۵ - ۳۵۲ ق. / ۱۰۳۳ - ۹۶۳ م.) که از عارفان مورد توجه عبدالله قطب بوده است، اهل خرقان (روستایی نزدیک بسطام) بوده و قطب، به منظور تبرک جستن، از این شباهت اسمی استفاده کرده است. این معنا را می‌توان به‌طور دقیق، از این اشاره او دریافت: «لاجرم، شیخ ابوالحسن خرقانی - که خرقان ما را نیز از خرقان او نصیبی باد - فرمود...» (قطب بن محیی، ش ۱۸۳: ص ۳۸۵).

علاوه بر اشاره دقیق و مستقیم به «پای کوه زمین خرقان، از حوالی جهرم» (قطب بن محیی، ش ۴۵۳۲، برگ ۳۲)، دلایل دیگری نیز موجود است که تأیید می‌کند که محدوده

جغرافیایی اخوان‌آباد، مجاور حصار اصلی جهرم، در منطقه خارقان است که به آن‌ها می‌پردازیم:

۱- قطب در نامه‌ای، در گلایه از رفتار برخی مخالفان، اشاره به «مسجد نوشتجان که جماعتی سالکان، نماز جمعه آن‌جا می‌گزاردند» (قطب بن محبی، ش ۴۵۳۲، برگ ۳۳) می‌کند. «نوشتجان»، باید صورت دیگری از واژه «نوشتان» - در تلفظ محلی «نوشتون» - باشد که در گذشته، به محله‌هایی از جهرم قدیم گفته می‌شده است که خارج از حصار اصلی ساخته شده بود و امروز، یکی از محله‌های داخل شهر جهرم به‌شمار می‌آید. فسائی در *فارسنامه* (ج، ص و ۱۲۸۱)، به این مطلب اشاره می‌کند که در زمان حکومت حاجی محمد حسن خان جهرمی (ف. ۱۲۵۶ ق. / ۱۸۴۰ م.)، در جهرم بازاری شبیه به بازار وکیل شیراز، یک کاروانسرا و باغ گلشن ساختند و حصاری (دارای برج و دروازه)، دور شش محله آسفریز، دشت آب، سنان، صحرا، گازران و کلوان بنا کردند. چهار محله جبه زر، علی‌پهلوان، کوشک و مصلی نیز، که محله نوشتان نامیده می‌شدند، بیرون حصار قرار گرفتند.

برخی از مردم محلی، نوشتان را نام سابق محله‌ای می‌دانند که امروزه کوشک نامیده می‌شود. محله نوشتان (نوشتجان) که قطب در نامه مذکور، آن را خارج از شهر می‌داند و برگزاری نماز جمعه مستقل را در آن‌جا مجاز می‌داند، به سبب قرارگرفتن در حدفاصل منطقه خرقان (محل ساخت بقعه اخوان‌آباد) و مرکز شهر جهرم، واسطه‌ای بوده که تا اتمام ساخت‌وساز اخوان‌آباد، مورد توجه یاران قطب قرار گرفته است. هرچند که بحث و مخالفت با قطب و یارانش در تشکیل اخوان‌آباد، از سوی مرکز نشینان جهرم - که طبیعتاً صاحب قدرت و مکننت بوده‌اند - با انگیزه‌های دینی همراه بوده، اما نمی‌توان انگیزه‌های اقتصادی و افت رونق بازار و تجارت محلی را در این میان نادیده گرفت. از آن‌جایی که مراکز عبادی و مساجد جامع، همیشه در هسته مرکزی تجاری و اقتصادی مناطق جا داشته‌اند، اقدام قطب و یاران او می‌توانسته با جلب نظر بازرگانان منطقه جنوب ایران - که در آن دوره از رونق فراوان برخوردار بوده^(۱۲) - در درازمدت، تغییرات بنیادی در حوزه‌های اقتصادی منطقه ایجاد کند.

۲- در نامه‌ای، قطب به فاصله کوتاه تا اخوان‌آباد اشاره می‌کند: «چه عظم دارد نیم فرسخ راه رفتن و آمدن (قطب بن محبی، ش ۱۸۳، ص ۱۴۱). همچنین در نامه دیگری، نزدیک به مضمون اخیر، اشاره به مسافت اندک اخوان‌آباد تا جهرم می‌کند: «بر شما

پوشیده نیست که جماعت اخوان، در این طریق که پیش گرفته‌اند، مقصودی جز تیسیر سلوک بر خود ندارند و این مقدار از دوری، به حسب مسافت که از جهرم اختیار کرده‌اند که زیاده از دوری محله تا به محله نیست؛ چون برای فراغت ذکر و عبادت کرده‌اند، قطع رحم نیست» (قطب بن محیی، ش ۱۸۳، ص ۱۵۴).

۳- کاربرد لفظ «بقعه» برای اشاره به اخوان‌آباد که اساساً یک ترکیب قرآنی، برگرفته از سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۰ است، نشان می‌دهد که در اندیشه قطب - حداقل در مراحل آغازین - ساخت شهری مستقل، مورد نظر نبوده؛ بلکه او اساساً طالب جایگاهی مناسب برای عبادت صرف، به دور از مطالبات دنیوی و وابستگی‌های زندگی معمول بوده است. قطب در نامه‌ای آورده است: «ای برادران الهی! از اجتماع در بقعه مبارکه اخوان‌آباد و تردد به آن، به تنگ می‌آید» (قطب بن محیی، ش ۱۸۳، ص ۵۷۷). در جایی دیگر: «به خدای سوگند، که به اخوان‌آباد که بقعه مبارکه است شما را رفتن، از آن فاضل‌تر است» (همانجا).

این دلایل از میان اشارات قطب، ما را بر آن می‌دارد که اخوان‌آباد را یک مجموعه عبادی - زیستی، یا به روایت قطب، «بقعه مبارکه» بپنداریم که خارج از حصار اصلی جهرم، در منطقه خارقان، تشکیل شده و به‌عنوان یک عبادتگاه و بقعه، امکانات بسیاری برای آن تعبیه شده، به گونه‌ای که ساکنان موقت یا دائمی آن، هیچ احتیاجی به خروج از آنجا نداشته باشند. از جمله این امکانات، علاوه بر مسجد و حمام، بنای مقبره و گورستان در اخوان‌آباد بوده که سبب بحث و جدل فراوان شده بود. مخالفان، التزام دفن در مقبره اخوان‌آباد را به طریق ابونجمیان^(۱۳) مانده می‌کردند؛ اما قطب، به دلایلی که به‌طور مفصل به آن پرداخته (قطب بن محیی، ش ۱۸۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۲)، بر دفن مردگان در مقبره اخوان‌آباد اصرار داشت و این امر را برای پاگرفتن بقعه تازه‌تأسیس خود لازم می‌دانست. وجود نامه‌های متعدد که قطب در پاسخ مخالفان مکتوب کرده، علاوه بر آن که از فشار بیش از اندازه مخالفان حکایت دارد، نشانه اهمیت موضوع برای او بوده است^(۱۴).

اما بر اثبات این نظر که اخوان‌آباد شهری مستقلی بوده که به وسیله قطب‌الدین محمد و یارانش - که آنان را اخوان الهی می‌نامیده - تأسیس شده و بعدها به نام قطب، به «قطب‌آباد» شهرت یافته؛ همچنان که امروزه، در میان برخی شهرت یافته، دلایلی قابل طرح است که مهم‌ترین آن، وجود شهر قطب‌آباد با فاصله اندکی از جهرم و شهرت

انتساب آن در افواه به قطب است. دلایل دیگری که در میان نامه‌های قطب دیده شد و قابل طرح است:

۱- اشاره قطب به لفظ «شهر» درباره اخوان‌آباد: «جماعتی می‌گویند چه معنی دارد عَلمی بر چوب کردن و در صحرائی خانه‌ها بنا کردن و شهری ساختن که ما آن‌جا عبادت می‌کنیم؟ در توی خانه خود بنشینید تا مردم بر آن باشند که شما به اکل و شرب و عادات خود مشغولید و عبادت کنید، هذا کلامهم» (قطب بن محبی، ش ۱۸۳، ص ۱۳۹ - ۱۳۸). البته این نقل، از زبان مخالفان بیان می‌شود و با توجه به اشاره «هذا کلامهم»، به نظر می‌رسد که قطب، فقط نقل سخن ایشان کرده و با آن موافق نیست. اشاره به اخوان‌آباد با لفظ «شهر»، در مکتوبات قطب سابقه نداشته، یا لاقلاً نگارنده تاکنون چنین اشاره‌ای نیافته است.

همچنین، از این نامه در می‌یابیم که یکی از دلایل مقابله مردم محلی با او، ترس از پا گرفتن یک شهر جدید و به‌خطرافتادن موقعیت آنان بوده است. بنابراین، مردم به چیزی اشاره کرده‌اند که به نظر آنان، نیت واقعی این ساخت‌وساز بوده و لفظ «شهر» در کلام آنان، با عراق و به شیوه مجاز به کار رفته است.

۲- اشاره صریح قطب به فاصله ۴ فرسخ: «مجاهدت، دیگر است و تن‌آسانی دیگر. اگر سیرت ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - سلوک می‌کنند، سختی به خود می‌باید نهاد و از این که چهار فرسخ راه روند و به گرما و سختی به سر برند و کار کنند، باک نباید داشت» (قطب بن محبی، ش ۲۴۳، ص ۶۰). به نظر ما، مراد قطب از فاصله چهار فرسخ در این نامه، فاصله جهرم تا اخوان‌آباد نیست؛ زیرا قراین دیگری یافته‌ایم که حاکی از اقامت مخاطب این نامه (شیخ کریم‌الدین) در کارزین می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، در تأیید نظر نخست همه قراین بر آن است که «بقعه مبارکه اخوان‌آباد»، با اجتماع گروهی از مردم به رهبری عبدالله قطب بن محبی، در منطقه خارقان، در شمال شرقی شهر جهرم بنا گذاشته شد. احتمالی که طرح آن بی وجه نیست جابجایی افراد ساکن در آن بقعه - به سبب آزارهای بسیاری که از سوی مردم می‌دیده‌اند^(۱۵) و نیز برای کسب استقلال - به جایی که فاصله بیشتری با محل فعلی داشته باشد، است. هر چند بر اساس مکتوبات باقی مانده، نمی‌توان درباره تغییر مکان و مهاجرت، با قطعیت سخنی گفت؛ اما برخی قراین، از ایجاد یک تشکیلات شهری منظم‌تر و پیچیده‌تر حکایت می‌کند. شاید این پندار که قطب‌آباد امروز، همان اخوان‌آباد

است که قطب و برادران دینی‌اش - در ربع آخر قرن نهم - بنا نهادند، قابل طرح باشد؛ اما به‌طور مسلّم، این امر مشروط خواهد بود به آن که در کنار این مدارک و شواهد مکتوب، قراین دیگری مانند نشانه‌های باستان‌شناسی و آثاری با قدمت لازم، از آن منطقه به دست آید.

نکته دیگری که نگارنده در پایان این بحث قابل طرح می‌داند، احتمال ایجاد بقعه‌هایی در فواصل زمانی و مکانی نزدیک به هم است که ممکن است با اسمی واحد، تحت نظارت قطب تشکیل شده باشد. علت طرح این قضیه، اشاره دیگری است که در یکی از نامه‌های قطب‌الدین محمد آمده است. او نامه‌ای دارد که خطاب به دو گروه عابدان و اهل ایمان سخن گفته و آنان را به اتحاد با یکدیگر و دوستی و تشکّل در یک مکان واحد، دعوت نموده است. مخاطبه نامه چنین است: «این نامه‌ای است از فقیر قطب بن محیی، به سوی برادران دینی و جماعت درویشان^(۱۶)». سپس می‌گوید: «جماعتی برای سلوک راه خدای از جهرم بیرون آمده‌اند و در دامن کوهی خانه‌ها ساخته و آن‌جا مجتمع شده و جماعتی از خنج کناره گزیده‌اند و آن‌جا خانه‌ها ساخته و با هم نشسته. اگر میسرشده و این دو گروه با هم بودندی، هر یک را از آن دیگر، در صورت و معنی، قوت و مدد رسیدی و دشمنان راه خدای، از شیاطین جن و انس، از شکستن ایشان عاجز بودندی... اکنون اگر جماعت درویشان را این معنی میسر است، عین صلاح است و اگر میسر نیست، از این باز نایستند که برای اهل این جانب دعای خیر کنند و ثبات دل ایشان از خدای - عزّ و جلّ - طلب نمایند و پیوسته احوال یکدیگر پرسند و دلبستگی به حال یکدیگر داشته باشند که مجرد ربط قلب، خالی از اثر نیست» (قطب بن محیی، ش ۴۵۳۲، برگ ۱۰۰).

این نامه و مکاتبه او با خنج نشان می‌دهد که حوزه ارتباطات قطب را نباید محدود به شیراز و جهرم دانست. علاوه بر این، او با مشایخ زادگاه اجدادی‌اش - کوشکنار - نیز ارتباط داشته است. نامه‌ای که بر این ارتباط دلالت دارد و قبلاً بخشی از آن را نقل کردیم (قطب بن محیی، ش ۱۸۳، ص ۲۰۰) و از مکتوبات مهم او، به لحاظ تاریخی است، تاییدکننده این سخن است. بنابراین، معلوم می‌شود انتخاب محدوده شهر جهرم به عنوان پایگاه اصلی اخوان‌آباد، با موقعیت مناسب مکانی آن در منطقه جنوب ایران - استان‌های فارس، لارستان، هرمزگان - و سواحل خلیج فارس، بی‌ارتباط نبوده است.

نتیجه

در این مقاله سعی شد از طریق نامه‌های به‌جامانده از عبدالله قطب، ضمن آرایه اطلاعاتی از زندگینامه او، موضوع اخوان‌آباد و اطلاعات مرتبط با آن بررسی شود. نگارنده با استفاده از آنچه در نامه‌های قطب بن محیی یافته، سه طرح احتمالی درباره جغرافیای اخوان‌آباد مطرح کرده و با توجه به یافته‌های جدید و بیان دلایل مرتبط، این سه احتمال را بررسی کرده است. قراین بر آن است که مدینه فاضله صوفیانه اخوان‌آباد، یا بقعه مبارکه اخوان‌آباد، مکانی بوده که گروهی از مردم، به رهبری عبدالله قطب در منطقه خارقان، در شمال شرقی شهر جهرم بنا گذاشتند تا زندگی جدیدی را بر اساس روش سالکانه‌ای که از جانب قطب - با تعبیر «وظایف زیست» - به آنان ابلاغ می‌شد آغاز کنند. از آن جایی که این تشکیلات بسیار منسجم بوده، به‌طور مسلم بر اساس برنامه‌ریزی دقیق و از پیش تعیین‌شده‌ای شکل گرفته است. تعدد مخاطبان قطب و فراوانی نامه‌های او، علاوه بر این که از حضور گسترده یارانش در مناطق جنوبی ایران حکایت می‌کند، نشانه توجهی است که او به گسترش ارتباطاتش برای رواج اندیشه‌های دینی داشته است. هر چند درباره اهداف درازمدت این جمعیت، به سبب کمبود اطلاعات تاریخی و نابودی احتمالی یا منفعل‌شدن آن پس از درگذشت قطب‌الدین محمد، نمی‌توان اظهار نظر کرد، باب سخن مفتوح خواهد بود تا به کمک قراین و شواهدی که در آینده یافت شود، نقاط مبهم و مسکوت آن روشن شود.

تشکر

در بخش‌هایی از این تحقیق، به رساله دکتری نگارنده توجه شده که در سال ۱۳۸۹، با نام «تصحیح انتقادی مکاتیب قطب محیی» در دانشگاه تهران و به راهنمایی استاد گرانقدر دکتر محمدرضا ترکی دفاع شده است. از یاورهای آقای علی اطهری، کارشناس ارشد جغرافیای طبیعی، مدرس دانشگاه و دبیر دبیرستان‌های جهرم، خانم سرین تاج یثربی، دبیر دبیرستان‌های جهرم، آقای برومند و آقای مستح، از اهالی محترم قطب‌آباد نیز سپاسگزاری می‌کنم.

پی نوشت:

- ۲- «دیگر، مولانا قطب‌الدین محمد ولد مولانا محیی‌الدین کوشکناری است که استاد فاضل دوانی بوده و از کبار تلامذه علامه جرجانی، که در عنفوان شباب در جمیع فنون، بر اقران رایت تفوق افرشته بود. بعد از والد بزرگوار در مدرسه دارالایتام، به افاده اهتمام می‌ورزید و علامه دوانی، اگرچه داعیه آن منصب داشت، به هم نرسید».
- ۳- «و من مشایخی؛ المولی الإمام أحد أئمة الإسلام، أوجد الأجله الأعلام، المولی محیی‌الدین محمد الکوشکناری الأنصاری، سمعت منه الجامع الصحیح البخاری مرارا متعدده، و قرأت علیه الأرباع الثلاثة الأول منه، قراهه فحس و تحقیق و بحث و تدقیق، و قرأت علیه طرفاً من حواشی شرح التجرید، و طرفاً من شرح المختصر لابن الحاجب، مع الحواشی الشریفه الشریفیه».
- ۴- «محمد بن أسعد مولانا جلال‌الدین الصدیقی الدوانی - بفتح المهملة وتخفيف النون نسبة لقرية من كازرون - الكازرونی الشافعی القاضی باقلیم فارس و المذکور بالعلم الكثير ممن أخذ عن المحیوی اللاری و حسن بن البقال، و تقدم فی العلوم سیمای العقلیات و أخذ عنه أهل تلك النواحي و ارتحلوا إليه من الروم و خراسان و ماوراء النهر».
- ۵- «مولانا جلال‌الدین... بالاخره به شیراز شتافته، در درس مولانا محیی‌الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال، همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ، از تلامذه محقق شریف (میر سید شریف جرجانی)، به وفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر، در شیراز به لوازم درس و افاده قیام می‌نمودند».
- ۶- در پایان این نامه «سنه ۹۹۷» آمده و مسلماً اشتباه است؛ اما اگر تاریخ صحیح را ۸۹۷ فرض کنیم، بی‌راه نخواهد بود و با سایر قرائنی که در دست داریم مطابقت دارد. این نامه، در نسخه‌ای دیگر از مکاتیب، بدون تاریخ است.
- ۷- «بعد از وی، ولدش مولانا نظام‌الدین محمود، در مقام ارشاد بود و پیوسته بیان معارف می‌نمود. در سنه ۹۴۶... به اشد آلام به شهادت رسید» (مرآت‌الادوار و مرقات‌الآخبار، ۸۷۹).
- ۸- «از جمله کسانی که او (منظور شاه طهماسب صفوی است)، از علمای سنی کشت... نظام‌الدین محمود بن قطب‌الدین محمد بن محیی‌الدین انصاری خرقانی بود که عالم و علامه در فنون مختلف و از اهل الله بود. وی در بلاد لار سکونت داشت و به دست او بود که سلطان عادل شاه، سلطان لار، لباس سلطنت پوشید و بلاد لار را از شعار رفض و سب سلف و صحابه نجات داد. این بود، تا آن که وی را نزد خود احضار کرد و به او دستور داد تا شیخین را سب کند. او گفت: الان من نام شریف آنان را نخواهم برد؛ مگر آن که بر طهارت کامل باشم. من جرأت ندارم در غیر حال طهارت، نام آنان را بر زبان جاری کنم ﴿و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون﴾. سلطان دستور داد تا بر جسم او دوازده هزار ضربه وارد کردند. این کار را در میدان تبریز با او کردند و او حاضر نشد چیزی درباره شیخین بگوید تا آن که از دنیا رفت. سپس، دستور داد تا جسدش را آتش زدند؛ اما سینه‌اش با همه آتشی که برپا کردند، نسوخت. آن گاه او را رها کردند. این واقعه، در ۱۷ ذی‌حجه سال ۹۵۰ بود. ما آن زمان در مکه بودیم و به‌طور غیابی، بر وی نماز اقامه کردیم» (نقل از جعفریان، وبگاه کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران).
- ۹- دکتر عبدالحسین زرین کوب، از آن به عنوان «مدینه فاضله صوفیانه» نام برده است (زرین کوب، ۷۶).
- ۱۰- سوره نور، آیه ۳۵.
- ۱۱- البته در میان نامه‌های فاقد تاریخ، اشارات و نشانه‌هایی تاریخی وجود دارد؛ اما برای طرح آن، نیاز به ورود به مباحثی است که در این مقال نمی‌گنجد.
- ۱۲- نواحی جنوبی ایران، به مرکزیت جزیره هرمز، در قرن ۸ و ۹، با امکان تبادل بین‌المللی کالا - که مناطق فارس و کناره‌های خلیج فارس و بحرین، تا چین و هند و حتی دریای مدیترانه را شامل می‌شد - از رونق ویژه‌ای برخوردار بوده است (برای اطلاع بیشتر نک: وثوقی، ۱۸۳ - ۱۶۷).

۱۳- مراد، پیروان شیخ شمس‌الدین محمد ابی نجم (۷۸۶-۷۰۴ ق. / ۱۳۸۴ - ۱۳۰۴) است. قطب در نامه‌های متعددی، از او با احترام سخن گفته: «شیخ شمس‌الدین محمد ابی نجم، ولی خدای است»؛ ولی نسبت به پیروانش نظر خوبی ندارد و به سبب برخی اعمال، مثل سجده و طواف قبر، آنان را اهل بدعت و ضلالت و مرید قبر او می‌داند.

۱۴- از موارد طرح این اختلاف، پس از وفات یکی از یاران قطب «سلف الاخوان امیر محب‌الدین خلیل الله» بوده که با وجود «وصیت او و رضای ولی او»، خانواده‌اش با دفن او در مقبره اخوان‌آباد مخالفت کرده‌اند (قطب بن محیی، ص ۶۲۵ - ۶۲۴).

۱۵- در مکاتیب، قطب بارها و بارها به این مسئله که سالکان ساکن اخوان‌آباد، مورد آزار قرار می‌گرفته‌اند اشاره شده است، از جمله: «ابراهیم (ع) از درحاً به شام فرمود شما اگر از جهرم به خرقان روید چه رود؟ ابراهیم (ع)، اسماعیل را به ارض مکه برد که آب نبود خدای عز و جل ززم را به وی داد. اگر آب خرقان به شما ندهند و نگذارند که درون عمارت شما باشد، عوض آن خدای عز و جل، آبی بهتر از آن بدهد» (قطب بن محیی، ش ۳۰۱۴، برگ ۳۱۹).

۱۶- قطب علاوه بر این نامه، در چند جای دیگر از لفظ «درویش»، برای سالکان منطقه خنج استفاده کرده است؛ در حالی که خطاب عمومی او به اهل سلوک، «اخوان الهی» و «برادران دینی» است.

منابع

- آقا بزرگ طهرانی (۱۴۰۸ ق.). *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، اسماعیلیان. تهران و قم: کتابخانه اسلامیه.
- جعفریان، ر. (بی‌تا). «برگی از تاریخ تأسیس دولت صفویه به روایت یک منبع سنی از قرن دهم»، وبگاه کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، www.historylib.com، ۱۰/۲۱/۱۳۸۸.
- خواندمیر (۱۳۳۳). *تاریخ حبیب‌السیر*. تهران: خیام.
- الدوانی، المحقق (۱۴۱۱ هـ.ق.). *ثلاث رسائل*، به کوشش دکتر سید احمد توپسرکانی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، ع. ا. (۱۳۶۹). *دنباله جستجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.
- سخاوی، ش. ا. م. (بی‌تا). *الضوء اللامع لاهل القرن التاسع*. بیروت: منشورات دارمکتبه الحیة.
- فسایی، ح. (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- خنجی اصفهانی، ف. ا. (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای امینی*، به کوشش محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- قزوینی، م. (۱۳۶۳). *مقالات علامه قزوینی*، به کوشش ع. جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
- قطب بن محیی (۱۳۵۶). *مکاتیب*، به کوشش محمد جعفر باقری. تهران: دانشگاه تهران و خانقاه احمدی.
- قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۷۲، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۱۸۳، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۲۲۲، مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۲۴۳، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی.

قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۳۰۱۴، مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۳۸۳۰، نسخه خطی کتابخانه و موزه ملی ملک.
قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۴۵۳۲، نسخه خطی مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
قطب بن محیی، مکاتیب، ش ۸۵۳۶، نسخه خطی مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
لاری، م. ا. م. *مرآت الادوار و مرقات الاخبار*، ش ۱۳۳۳، نسخه خطی مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
وثوقی، م. ب. (۱۳۸۸). «طرائف اقیانوس هند در خلیج فارس». *فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ۱۹۰، ش ۱۹۰، دوره ۶۰، دانشگاه تهران، تهران، پائیز و زمستان ۱۳۸۸.